

آموزش لغات ترکی آذربایجانی



\*OLU TANRININ ADILA\*

# اولو تانرینین آدیلا

Yaşasin Botov AzərBaycan Birligi

.Kililk Edin ,Hər Hansi Linki İstərsiniz Oxoyasız

برای مشاهده بر روی لینک مورد نظر در کنار کلیک کنید

[Http://Sozluk.blogfa.com](http://Sozluk.blogfa.com)

[Tansu\\_azm@yahoo.com](mailto:Tansu_azm@yahoo.com)

PDFleşdiren: kitablar sayti

<http://www.kitablar.com>

www.irebooks.com



من سئویرم آذربایجان ائلینی،  
اؤیره نیرم اونون شیرین دیلینی،  
بو دیل اجدادیمین حیات سسی دیر،  
اودلار یوردوموزون اود نفسی دیر!



## ویژگی های زبان تورکی و مقایسه کوتاه بین تورکی و فارسی Turkish Language

خلاصه شده از رساله (مقایسه اللغتين)

تالیف دکتر جواد هیئت

تهیه و تنظیم : تایماز (م.ن)

متأسفانه در دوران پهلوی، به پیروی از افکار ملی گرایانه افراطی و شوونیستی بیش از نیم قرن در این باب سیاست جبر و تحمیل اعمال شد و از چاپ و انتشار هر گونه کتاب تورکی جلوگیری به عمل آمد و زبان فارسی هم بصورت زبان انحصاری دولتی و تحمیلی در آمد! در نتیجه این سوء تدبیر و انحصار طلبی و سیاست زور گویی، زبانهای غیر فارسی مردم ایران، بویژه تورکی رسماً "ممنوع شد. البته اینگونه رویه و اعمال غیر انسانی و ضد مردمی بدون واکنش نماند و در مردمی که زبانشان ممنوع اعلام شده بود عکس العمل هایی نا مطبوع و گاهی کینه و نفرت برانگیخت و خواه و نا خواه از شیرینی لهجه فارسی هم در مذاق آنها کاسته شد!؟

بعد از سقوط رژیم پهلوی و رفع ممنوعیت دولتی در مدت کوتاهی کتاب و مجله و روزنامه به زبان تورکی چاپ و منتشر شد و دیوانهای شعرای تورکی گو قدیم و جدید تجدید چاپ گردید و زبان تورکی مجدداً "ولو بطور نسبی فرصت و میدان هنرنمایی یافت.

در حال حاضر ۲۵ لهجه یا زبان تورکی در مناطق مختلف شوروی سابق، ترکستان شرقی (چین)، ترکیه و بالکان زبان رسمی مردم است و در حدود ۲۰ لهجه یا زبان تورکی دارای کتابت و ادبیات کتبی است.

ادبیات شفاهی تورک ها بسیار غنی است و در هر منطقه ضمن ویژگی های عمومی و قدیمی خصوصیات محلی را نیز در بردارد. ادبیات شفاهی تورک زبانان ایران شاید غنی ترین و یا یکی از غنی ترین آنها در نوع خود میباشد.

کتاب ده ده قورقود که داستانهای اقوام اوغوز را بازگو میکند، یکی از قدیمی ترین آثار ادبیات شفاهی است و بطوریکه اغلب دانشمندان معتقدند، همچنانکه از متن کتاب هم بر می آید مهمترین وقایع تاریخی این داستانها در آذربایجان و در قسمت شرقی آناتولی رخ داده و در آن از قهرمانی ها و ویژگی های قومی و قبیله ای مردم این سرزمین سخن رفته است.

طبق آمارهای اخیر در دنیا **شش هزار** زبان موجود است که نیمی از آنها کمتر از ده هزار و یک چهارم آنها کمتر از یک هزار گویشور دارند و تنها ۲۰ زبان هستند که صدها میلیون نفر بدانها سخن می گویند. زبان شناسان معتقدند که **یک زبان به شرطی می تواند زنده بماند که حداقل یک صد هزار نفر گویشور داشته باشد** بنابراین بیش از نیمی از زبانهای حاضر در حال نابودی هستند.

**اینترنت**، حکومتهای ملی در گزینش و تحکیم زبانهای ملی و تضعیف دیگر زبانها نقش مهمی دارند. پیشرفت علمی و صنعتی شدن و روشهای ارتباطی نوین نیز به نابودی زبانها کمک می کند. **زبانی که در اینترنت نباشد زبانی است که در دنیای نوین "دیگر وجود ندارد"**، این زبان مورد استفاده قرار نمی گیرد و در تجارت هم بکار نمی رود.

در حال حاضر هر سال ده زبان از بین می رود، افق آینده نیز تیره تر به نظر میرسد. برخی چنین پیش بینی کرده اند که ۵۰ تا ۹۰ درصد زبانهای فعلی در این قرن از بین می روند و بدین سبب حفظ آنها امری ضروری به شمار می رود.

مسئله زبان در قرن ۲۱ ام دو سنوال را مطرح میسازد. از یکسو زبانهای ملی یا پر گویشور چگونه در برابر پیشتازی زبان انگلیسی مقابله کنند؟ از سوی دیگر، زبانهای فرعی یا محلی چگونه می توانند از خطر نابودی نجات یابند و در جهت توسعه پیش بروند؟

**برای حمایت از زبانهای محلی و جلوگیری از نابودی آنها در ۱۰-۱۲ سال اخیر مقامات بین المللی تصمیماتی اتخاذ و قطعنامه هایی صادر کرده اند . از جمله:**

در ۱۸ دسامبر ۱۹۹۲ مجمع عمومی سازمان بین الملل متحد بیانیه مربوط به حقوق اشخاص متعلق به اقلیت های قومی یا ملی، مذهبی و زبانی را به تصویب رساند. این بیانیه کشورها را موظف کرد تا از موجودیت و هویت اقلیتها در داخل مرزهایشان حمایت کنند. **از میان حقوق پیش بینی شده برای اشخاص متعلق به اقلیتها عبارتند از: حقوق برخورداری از فرهنگ خاص خودشان / حق استفاده از زبانشان / اجازه شرکت مؤثر در فعالیت های فرهنگی، مذهبی، اجتماعی، اقتصادی و زندگی عمومی و نیز در تصمیم گیریهای مربوط به اقلیتی که به آن متعلق هستند. / اجازه تاسیس و اداره موسسات مربوط به خودشان، حق ایجاد ارتباط صلح جویانه و خالی از تبعیض با اعضای گروه خودشان یا دیگر اتباع کشورهای دیگری که با آنها پیوندهای مشترک قومی ، مذهبی و زبانی دارند. این نخستین سند قابل قبول جهانی و جامع مربوط به حقوق اشخاص وابسته به اقلیتهاست و از همین رو بر نحوه اجرا و تصویب قوانین ملی کشورها تأثیر خواهد گذاشت.**

شباهت و خویشاوندی زبانها از دو نظر بررسی میشود:

۱- منشأ زبانها

۲- ساختمان و شکل خارجی زبانها (مورفولوژی)

**زبان تورکی** از نظر منشأ جزو زبانهای اورال-آلتای و یا به بیان صحیحتر، از گروه زبان های آلتائی است.

زبانهای اورال-آلتای به مجموعه زبانهایی گفته میشود که مردمان متکلم به آن زبانها از منطقه بین کوه های اورال-آلتای (در شمال ترکستان) برخاسته و هر گروه در زمانهای مختلف به نقاط مختلف مهاجرت نموده اند.

این گروه زبانها شامل زبانهای فنلاند، مجارستان (اورالیک) و زبانهای تورکی، مغولی، منچو و تونقوز (زبانهای آلتائیک) میباشد.

از نظر ساختمان و مورفولوژی زبانها به سه دسته تقسیم میشوند:

**۱- زبانهای تک هجائی ویا تجریدی :** مانند زبان چین جنوب شرقی آسیا. در این زبانها کلمات صرف نمی شوند و پسوند و پیشوند نمی گیرند و تغییر نمی کنند. گرامر منحصر به نحو و ترکیب و ترتیب کلمات است که معانی کلمات را تغییر میدهد. در این زبانها آکان یا استرس (تاکید یا وورغو)، تن صدا و انتو ناسیون یا آهنگ ادای کلمات و جمله بسیار مهم است و معنا را مشخص میکند. در زبان چین تعداد کمی از واژه ها تک هجایی هستند.

**۲- زبانهای تحلیلی یا صرفی :** در این زبانها ریشه کلمات هم ضمن صرف تغییر می نماید مانند: گفتن - می گویم. زبانهای هند و اروپائی و از آن جمله زبان فارسی جزو این گروه می باشند.

**۳- زبانهای التصاقی یا پسوندی :** در این زبانها کلمات جدید و صرف افعال از چسباندن پسوندهای مخصوص به ریشه کلمات ایجاد میشود و این مسئله سبب پیدایش لغات جدید و غنای لغوی می گردد. در این زبانها ریشه ثابت و در موقع صرف تغییر نمی یابد. پسوندها ثابته آهنگ ریشه بوده و به آسانی از آنها قابل تشخیص اند. زبان تورکی و گروه زبانهای اورال-آلتائی جزو این دسته می باشند.

در زبانهای هند و اروپائی از جمله فارسی پیشوندهای جر(ادات) یا حروف اضافه وجود دارد. در صورتی که در تورکی پیشوند وجود ندارد. مثلا در برابر کلمه ی **انترناسیونال** (فرانسه) و بین الملل (عربی)، **در تورکی میلتلر آراسی و یا اولوسلار آراسی** گفته میشود. یعنی به جای پیشوند ، پسوند بکار میرود، چون در تورکی کلمات از آخر تکامل و توسعه پیدا می کنند.

در زبانهای هند و اروپائی عنصر اصلی(مبتدا و خبر) در ابتدا قرار می گیرد و عناصر بعدی با ادات ربط به شکل حلقه های زنجیر به یکدیگر مربوط میشوند و اگر عناصر بعدی قطع شوند ساختمان جمله ناقص نمی شود . ولی در تورکی ترتیب عناصر کاملا بر عکس است . یعنی ابتدا باید عناصر ثانوی و فرعی تنظیم و گفته شود، عنصر اصلی، یا فعل هم در آخر قرار می گیرد. **مثال در فارسی = من به شیراز رفتم تا دوستم را ببینم** که اخیرا از فرانسه آمده و در آنجا شش سال طب خوانده است.

**حال همین مثال در تورکی = آلتی ایل صب اوخویاندان سونرا فرانسادان یننی قاپیدان دوستومو گورومک اوچون شیرازا گتتدیم.**

جی،ال،لوپس در دستور خود اجزای جمله تورکی را به ترتیب زیر می شمارد:

۱-فاعل ۲-قید زمان ۳- قید مکان ۴-مفعول غیر صریح ۵-مفعول صریح ۶-قید و هر کلمه ای که معنی فعل را تغییر دهد ۷-فعل.

هر چیز معین بر غیر معین مقدم است، یعنی اگر مفعول صریح معین باشد بر مفعول غیر صریح غیر معین مقدم میشود. مثال جمله مرتب تورکی چنین است:

**نقاش گنچن گون موزده گلن لره تابلولارینی اوزو گوسترده** یعنی نقاش روز گذشته در موزه تابلوهای خود را به تماشاچیان خودش نشان داد.

بعلاوه هر عنصری از جمله که به آن بیشتر اهمیت داده شود نزدیک فعل قرار می گیرد.

در صورتی که جمله با فعل ختم نشود جمله معکوس گفته میشود که در محاوره ، شعر و سبکهای خاص به کار میرود.

**هماهنگی اصوات:** یکی از بارزترین ویژگی های تورکی هماهنگی اصوات است. اصوات یا آواها در زبان به عنوان عناصر بسیط تشکیل دهنده کلمات دارای نقش اساسی هستند در زبان تورکی بین اصوات مختلف ریشه و پسوند هماهنگی موجود است.

هماهنگی اصوات سبب میشود که کلمات تورکی دارای آهنگ خاص بوده و تلفظ صحیح آنها اثر مطبوعی در شنونده ایجاد نماید.

حروف یا صداها رایج تورکی ۳۲ عددند که از آنها ۹ صائت و بقیه صامت هستند.

در تورکی بر خلاف فارسی و عربی صداها کوتاه اند و به همین علت شعرای تورکی گو در شعر عروضی به اجبار از کلمات فارسی یا عربی استفاده کرده و یا بعضی اوقات صداها را کشیده تلفظ می کنند. وزن عروضی بر خلاف وزن هجایی برای شعر تورکی مناسب نبوده و در شعر معاصر جای سابق خود را از دست داده است. شعر تورکی قبل از پذیرفتن اسلام با وزن هجایی سروده شده و "**قوشوق**" یا "**قوشقی**" نامیده میشد. بعد از آنکه بر اثر مهاجرتها تورکان به اعراب و فارسی زبانان نزدیک شدند وزن عروضی آن را از آن اقتباس و به مرور وزن کلاسیک شعر تورکی قرار دادند. با وجود این شعرای خلقی (اوزانها و عاشیقها) اشعار خود(بایاتی ، قوشما و...) را با وزن هجائی سروده اند.

در بررسی مقایسه ای زبانها از چهار نقطه نظر تحقیق میشود:

۱-از نظر جمله بندی یا نحو

۲- از نظر مورفولوژی یا شکل خارجی و پسوندها

۳- از نظر آوایی یا فونتیک(صداها)

<http://tansu.blogfa.com>

## اینک درباره لغات و مخصوصاً افعال تورکی در مقایسه با لغات و افعال فارسی توضیحاتی داده میشود.

در این باب امیر علیشیر نوائی در حدود ۵۰۰ سال قبل در کتاب محاکمة اللغتين بحث قابل توجهی نموده و بعنوان مثال **یکصد لغت تورکی را که معادل آنها در فارسی نیست** مطرح نموده است، همچنین تعداد زیادی از افعال تورکی را که فارسی ندارد برشمرده است.

نوائی می گوید معادل این کلمات که صد تا آن بعنوان نمونه ذکر شد در فارسی وجود ندارد، بنابراین اگر بخواهیم معانی این کلمات را به فارسی زبانها بفهمانیم ناچار باید به کمک جمله هایی با کمک گرفتن از کلمات عربی متوسل شویم.

لغاتی را که نوائی در کتاب خود بعنوان مثال بکار برده کلمات تورکی جغتائی است و اغلب برای تورک زبانان ایران نا آشناست از اینجهت در این رساله به جای آنها لغات مشابه تورکی آذربایجانی بکار برده شده است.

در این رساله در حدود ۱۷۰۰ کلمه تورکی آذربایجانی درج شده که در فارسی کلمه مستقلی برای آنها بکار نمی رود. ضمناً بعنوان نمونه در حدود ۲۵۰ کلمه تورکی نقل شده که عیناً در فارسی بکار میرود مانند: آقا، خانم، سراغ، اوغور، قاب، فاشق، قابلمه، دولمه، بیرق، سنجاق و امثال آنها.

در مقایسه دیکسیونرهای تورکی آذربایجانی تورکی ترکیه مشاهده میشود لغاتی که معادلشان در فارسی موجود نیست در دو لهجه تورکی یکی نبوده و در بیش از ۳۰٪ لغات با هم متفاوتند. از طرفی از هر ریشه لغتی ۱- ۲ کلمه ذکر شده، در صورتیکه در تورکی از یک ریشه تعداد زیادی کلمات ساخته میشود و هر کدام معنی بخصوصی دارند. ضمناً باید خلط نشان نمود که در حال حاضر ۲۸ زبان یا لهجه مستقل تورکی وجود دارد که ۲۰ لهجه آن دارای کتابت و ادبیات میباشند و هر کدام دارای لغات مترادف بیش از یک هزار لغت تورکی آذربایجانی می باشند. با این ترتیب معلوم میشود که **هزاران کلمه در تورکی موجود است که معادل آنها در زبان فارسی موجود نیست.**

در زبان تورکی کلماتی با اختلاف جزئی(نوانس) در معانی موجود است که در فارسی نیست. مثلاً برای انواع دردها کلمات:

آغری/ آجی/ سیزی/ یانقی/ زوققو/ سانجی/ گوینه مک/ گیزیلده مک اینچمک، بکار می رود که هر کدام درد بخصوص را بیان می کنند.

آغری معادل درد فارسی است(درد عضوی).

سانجی به درد کولیک احتشاء تو خالی گفته میشود مانند قولنج روده،

آجی به درد پرووکه گفته میشود مانند درد در موقع کشیدن دندان.

سیزی به درد خفیف سوزش دار گفته میشود.

یانقی معادل سوزش میباشد.

زوققو درد همراه ضربان است مانند درد آبسه و درد عقربک انگشتان و امثال آنها.

**گؤینه مک** شبیه سوختن است و در دقایق اول سوختگی دیده میشود.

**اینجیمک** دردر موقع پیچ خوردگی مفاصل و یا درد حاصل از ضربه و سقوط میباشد.

**گیزیلده مک** درد شبیه گزگز کردن دردناک می باشد.

**در فارسی برای تمام حالات فوق لغت درد و یا سوزش بکار می رود.**

در تورکی به گریه کردن آغلاماق گفته میشود. ولی این کلمه مترادفهای زیادی دارد که هر کدام حالات مختلف گریه را بیان می کند. مثلاً:

**آغلامیسماق** یعنی بغض کردن و به حالت گریه افتادن بدون اشک ریختن.

**بؤزمک** به معنی حالت گریه گرفتن کودک.

**دولوخسونماق** به معنی حالت گریه به خود گرفتن و متأثر شدن بزرگسال و پر شدن چشم از اشک میباشد.

**آغلاشماق** به معنی گریه دسته جمعی و تعزیه بکار میرود.

**هؤنکورمک** با صدای بلند گریه کردن و **هؤککولده مک** گریه با هق هق میباشد.

**بوزلاماق** با صدای بلند گریه کردن و از سرما لرزیدن میباشد.

**ایچین چالماق** به معنی از فرط گریه کردن گریه بدون اشک و یا هق هق نمودن است .

**کؤیرلمک** به معنی حالت گریه دست دادن است.

در تورکی **چغتائی اینگره مک** و **سینگره مک** به معنی یواش یواش بطور مخفی گریه کردن و سیقتاماق به معنی زیاد گریه کردن و **اؤکورمک** به معنی با صدای بلند گریه کردن میباشد. همچنین **بیغلاماق** به معنی گریه کردن و **اینجگیرمک** به معنی با صدای نازک گریه کردن است.

در تورکی **اوسانماق** به بیزار شدن و به تنگ آمدن می گویند. **بیقماق**، **بئزیکمک**، **بئزمک** و **چیریمک** هم با اختلاف جزئی همان معنی را میدهد مثلاً: **چیریمک** بیشتر بمعنی زده شدن میباشد.

**تیریشمک** به معنی تکان خوردن

و **تیرتمک** به معنی تکان دادن است

ولی **چالخالماق** به معنی تکان دادن به منظور سوا کردن (مثلاً سوا کردن کره از ماست)،

**قاتیشدیرماق** به معنی مخلوط کردن

و **قاریشدیرماق** به معنی به هم زدن با قاشق و غیره .. میباشد.

**بیرقالماق** به معنی تکان دادن و جنباندن

و **سیلکه له مک** به معنی تکان دادن درخت و یا لباس و فرش و امثال آن میا شد.

در فارسی برای هیچکدام از این تعبیرات لغات مستقل به خصوصی وجود ندارد.

**ایمرنمک، قیمسانماق** که با اختلاف جزئی به معنی آرزو کردن و هوس کردن و **نیسگیل** به معنی آرزوی برآورده نشده و حسرت میباشد، هیچکدام معادل مستقلی ندارند.

برای **دعوا کردن** کلمات متعددی بکار می رود که هر کدام شکل و حالت ویژه ای را از دعوا بیان می کنند مانند:

**دؤیوشمک**: همدیگر را کتک زدن

**ووروشماق**: همدیگر را زدن

**سواوشماق**: با یکدیگر دعوا و جنگ کردن و گلاویز شدن

**دیدیشمک**: دعوا همراه جنگ زدن همدیگر

**چاریشماق**: دعوا و برخورد به یکدیگر، تصادم

**دالاشماق**: با هم دعوای لفظی کردن

**دارتیشماق**: با هم مشاجره کردن

**چاخناشماق**: با هم سر شاخ شدن

**تؤتوشماق**: دعوا با گرفتن همدیگر

**بؤغوشماق**: دعوا همراه یقه ی همدیگر را گرفتن و خفه کردن

**تپیشمک و تپیکلشمک**: دعوا همراه لگد انداختن به هم

**خیرتدکلشمک یا فیرتیلافلشماق**: دعوا همراه گلوی همدیگر را گرفتن

**سؤیوشمک**: همدیگر را دشنام دادن

**دیرشمک**: دعوا کردن، رو در روی هم ایستادن

**بؤغازلاشماق**: گلوی همدیگر را گرفتن، رو در روی هم قرار گرفتن، دعوا کردن

**چیریشماق**: زدو خورد

**دُروشماق**: مناقشه، مجادله، رو در رو شدن

**سؤپورلشمک**: گلاویز شدن، در هم آویختن

همچنین برای اینکه بگوئید **فلانی از در وارد شد**، بسته به شخصیت فلانی و نحوه ی ورود و مناسب گوینده با وی کلمات زیر بکار میرود:

**قاپی دان گلدی** (از در آمد، بطور متعارف)

**قاپی دان ایچری بویوردولار** (از در تشریف فرما شدند)

**قاپیدان گیردی** (از در وارد شد، بطور خودمانی)

قاپی دان گنچدی (از در گذشت)

قاپی دان سؤخولدو (از در خودش را چپاند)

قاپی دان تپیلدی (از در خودش را به زور تو کرد)

قاپی دان دوروتولدو (از در یواشکی تو آمد)

قاپی دان سؤروشدو (از در سر خود آمد تو، بمعنی مجازی)

در تورکی به مرغابی «اؤردک» گفته میشود ولی برای انواع آنها اسامی مختلف بکار میرود. مثلاً "به اردک ماده «بورچین» و به اردک نر «سونا» و همچنین «یاشیل باش» گفته میشود

در تورکی برای اسب و اغلب حیوانات اهلی در هر سنی نام مخصوص وجود دارد. مثلاً «قولون» برای اسب نوزاد، «دای» به اسب دوساله و «یولان» به اسب پنج ساله گفته میشود

برای صداهای حیوانات مختلف و عناصر طبیعت لغات ویژه ای بکار میروند مانند:

سو شیریلتپسی: صدای شرشر آب

یارپاق خیشیلتپسی: صدای خش خش برگ

اوت پیچیلدپسی: صدای افتاد باد در سبزه

گؤی گورولتوسو: صدای غرش آسمان

قافلان نرپتپسی: صدای غرش پلنگ

قوش جیولتپسی: صدای جیک جیک مرغ

اینکلرین بؤیورمه سی: صدای گاوها

شلاله نین چاغلانماسی: صدای ریزش آبشار

همچنین در برابر کلمه «کندن» فارسی شنش کلمه تورکی موجود است که هر کدام در محل و مورد خاصی بکار می رود:

قازماق: بمعنی کندن زمین و امثال آن

یولماق: بمعنی کندن مو و کندن از ریشه

سویماق: بمعنی کندن پوست و رازهنزی

اویماق: بمعنی کندن چوب و امثال آن برای منبت کاری و در آوردن چشم بکار میرود.

قوپارماق: برای کندن جزئی از چیزی

قیرتماق: برای کندن و برداشتن جزئی از چیزی و نشگون گرفتن است.

بطوریکه مشاهده میشود در فارسی به جای کلمات مستقل تقلید صداها بطور مکرر بکار میرود.



در تورکی لغات مشابه(اومونیم)یا لغاتی همانند با معانی مختلف بسیار است که در شعر و ادبیات برای جناس و ایهام بکار میرود مانند:**آت بمعنی اسب و آت بمعنی بیانداز.**

زبان تورکی از نظر لغات برای مفاهیم مجرد بسیار غنی است. افعال تورکی بطوری که خواهیم دید از نظر نوع، وجه و زمان بسیار متنوع میباشد. در نتیجه زبان تورکی برای بیان اندیشه بطور دقیق بسیار مناسب و رساست.

نا گفته نماند با آنکه لغت باعث غنای زبان است ولی غنای زبان بیشتر تابع تحرک و قابلیت لغت سازی، افاده و بیان مفاهیم جدید و غنای مفاهیم مجرد همچنین تنوع بیان قدرت بیان تفرعات و تفاوت‌های جزئی(نوانس)کلام است.

با در نظر گرفتن مراتب فوق، نوائی و بسیاری از شرقشناسان معتقدند که نثر زبان تورکی برای بیان اندیشه و مفاهیم و موضوعات مختلف علمی، فلسفی، اجتماعی و ... رساتر و مناسبتر از زبانهای دیگر است.

مفاهیم و اندیشه هایی را که می توان در تورکی با یک جمله بیان نمود، جملات و شرح مفصلی را در آن زبان ایجاب می نماید.

در زبان یا همان لهجه فارسی واژه های بسیط سخت گرفتار کمبود است زیرا بیشتر آنها به مرور زمانها رها گشته و از یاد رفته است،\***واژگان زبان فارسی برای مفاهیم علمی مجهز نیست\***، و **مترجمان ایرانی بیش از همه این درد جانکاه را احساس می کنند و از این، عذاب می برند.** گاه میشود که انسان یک ساعت، یک روز و حتی یک هفته تمام درباره بهمان تعبیر زبان خارجی می اندیشد، مغز و اعصاب خود را می فرساید و از هم می گسلد و سر انجام نیز راه به جایی نمی برد و خوانندگان هم همواره از مترجمان و ترجمه های فارسی ناخشنودی می نمایند.

**افعال:** افعال کار، حرکت و حالت را بیان می کند و عنصر اصلی جمله محسوب میشوند، بطوریکه بدون فعل، جمله نا تمام و معنی آن نا مفهوم خواهد بود.

زبانهای **اورال-آلتائی** عموماً و زبان و زبانهای تورکی خصوصاً از نظر افعال غنی هستند بعلاوه دارای انواع، وجه و زمانهای متعدد و متنوع اند بطوریکه ممکن است مفاهیم و مطالبی را با یک فعل بیان نمود در حالیکه برای بیان همان مفهوم و مطلب در زبانهای دیگر نیاز به جملات مشروح و مفصل می باشد مثلاً: **اوسانمیشام** یعنی من از او به تنگ آمده و بیزار شده ام، **خوسانلاشدیق** یعنی ما با هم بطور خصوصی درد و دل کردیم، **فوجاقلاشدیلار** یعنی همدیگر را در آغوش گرفتند و **آغلاشدیلار** یعنی با همدیگر گریه کردند، **گئچیندیریر** یعنی اعاشه را تأمین می کند و ...

افعال تورکی همه با قاعده اند جز فعل ناقص فراموش شده ی ایمک به معنی بودن که بجای فعل معین بکار میرود.

<http://tansu.blogfa.com>

در خاتمه این مقاله به جا خواهد بود اگر نگاهی مقایسه آمیز هر چند گذرا به چند و چون اصطلاحات و تعبیرات فعلی در زبانهای فارسی و تورکی بیاندازیم. اصطلاحات و تعبیرات فعلی که از آن در اصطلاح لغت شناسی به ترکیبات ثابت فعلی زبان نیز نام برده میشود. یکی از جالبترین و پرمایه ترین شقوق لغوی و ترکیبی زبان در ارائه معانی مجازی و تشبیهی است.

زبان فارسی که در عین حال یکی از زبانهای ترکیبی است و کلمات آن انعطاف زیادی برای تشکیل اصطلاحات و تعبیرات فعلی دارد و از وسعت و شمول زبان تورکی در ایجاد و کاربرد این نوع ترکیبات برخوردار نیست. در زبان تورکی تنها در رابطه با اعضای بدن انسانی از نوع :

باش(سر)، گؤز(چشم)، آغیز(دهان)، آیاق(پا) و امثال آن **صدها اصطلاح و تعبیر وجود دارد** اینک برای اینکه در این باب نموداری به دست داده باشیم به نقل تعدادی از اصطلاحات و تعبیرات فعلی رایج در زبان تورکی که از یادداشت‌های آقای **م.ع. فرزانه** اقتباس شده در رابطه با کلمه دیل(زبان)بسنده می کنیم:

- ۱-دیل - آغیز ائله مک(دلداری دادن، با لحن ملایم خواستار پوزش شدن، رفع رنجش و کدورت کردن).
- ۲-دیل آچماق: زبان باز کردن(طفل)، درد خود را باز گفتن، التماس کردن و خواهش کردن
- ۳-دیل بوغازا سالماق: وراچی کردن، پشت سر هم و بدون وقفه حرف زدن.
- ۴-دیل اؤیرتمک: چیزهای ندانسته را یاد دادن، حرف یاد(یکی)دادن، راه و چاه نشان دادن.
- ۵-دیل تاپماق: تفاهم پیدا کردن، جلب رضایت و اعتماد کردن، زبان مشترک یافتن
- ۶-دیل تۆکمک: خواهش و تمنا کردن، اصرار ورزیدن
- ۷-دیل چیخارماق: استهزا کردن، ادای یکی را در آوردن
- ۸-دیل وئرمک: راضی شدن، قبول دادن\*دیل وئرمه مک: امکان حرف زدن به دیگری را ندادن
- ۹-دیلده توک بیتمک: از تکرار و بازگویی یک مطلب خسته شدن
- ۱۰-دیلدن دوشمک: خسته شدن، از پا درآمدن
- ۱۱-دیلدن سالماق: خسته و درمانده کردن، از پا انداختن
- ۱۲-دیلدن دوشمه مک: وارد زبان بودن، از یاد نرفتن، فراموش نشدن
- ۱۳-دیلده گنیرمک: یکی را به حرف وا داشتن، کاری را که در حق کسی انجام شده را به زبان راندن
- ۱۴-دیلده نوتماق: با حرفهای شیرین یکی را رام کردن، بچه در حال گریه را با زبان ساکت کردن
- ۱۵-دیلده گنیرمه مک: پارای گفتن حرفی را نداشتن، حرفی را که گفتن آن ممکن است نگفتن
- ۱۶-دیلی آغزینا سیغماماق: خود ستائی کردن، حرفهای گنده گنده گفتن
- ۱۷-دیلی باتماق: نطقش خاموش شدن
- ۱۸-دیلده گلمک: زبان و شکوه و شکایت گشودن، به ناله و فغان آمدن
- ۱۹-دیلی قیسا اولماق: به خاطر داشتن قصور، جرأت حرف زدن نداشتن
- ۲۰-دیلی دولاشماق: حرفها را اشتباه گفتن، در نتیجه اشتباه و یا دستپاچگی حرفها را قاطی کردن
- ۲۱-دیلی دؤنمه مک: قادر به تلقظ و ادای صحیح حرف نبودن
- ۲۲-دیلی توتولماق: توان و یارایی گفتن را از دست دادن، به هنگام سخن گفتن لکنت پیدا کردن
- ۲۳-دیلینه وورماماق: از چشیدن چیزی امتناع کردن
- ۲۴-دیلیندن دوشمه مک: مرتباً" تکرار کردن، بطور مدام بر زبان داندن
- ۲۵-دیلیندن قاجیرماق: بی هوا و بی حساب از دهانش در رفتن

۲۶-دیلینی باغلاماق: وادار سکوت کردن

۲۷-دیلینه باغلاماق: به گردنش گذاشتن، حرف بر زبان کسی گذاردن

۲۸-دیلینی بیلیمک (باشا دوشمک): از حال و مقالش با خبر شدن، راز دلش را حالی شدن

۲۹-دیلینی فارینا (دینمز یئرینه) قویماق: از زیاده گوئی خودداری کردن، زبان در حلق فرو بردن

۳۰-دیلینی دیشله مک: حرف را نا تمام گذاشتن، در وسط حرف تأمل کردن

۳۱-دیلینی کسمک: به سکوت وا داشتن، جلو حرف یکی را به زور گرفتن

۳۲-دیلینی ساخلاماق: از گفتن چیز خاصی خودداری کردن، سکوت را ترجیح دادن

۳۳-دیلینی ساخلاماق: در گفتن بی پروائی نشان دادن، حرف زیادی و بی موقع زدن

۳۴-دیلر ازبری اولماق: به دلیل خوشنامی و به زبانها افتادن، ذکر خیر داشتن

۳۵-دیلرله گرمک (دولاشماق): همچون امثال در زبانها گشتن.

۳۶-دیلرله دوشمک: ورد زبان خاص و عام شدن، سر زبانها افتادن، شایع شدن.

#### نتیجه:

زبان تورکی یکی از با فاعده ترین زبانهاست و از نظر لغات، مخصوصاً افعال بسیار غنی است. وجود قانون هم آهنگی اصوات، کلمات تورکی را موزون و آهنگدار نموده و به آنها نظم و ترتیب خاص داده است. در تورکی علاوه بر اسامی ذات لغات زیادی برای مفاهیم مجرد وجود دارد. علاوه لغات مترادفی با اختلاف جزئی در معنی موجود است که میدان قلمفرسائی را وسیعتر و قلم نویسنده را تیزتر و دقیقتر میسازد.

افعال تورکی به قدری وسیع و متنوع اند که در کمتر زبانی نظیر آنها را میتوان یافت. گاهی با یک فعل تورکی اندیشه و مفهومی را میتوان بیان نمود که در زبان فارسی و زبانهای دیگر نیاز به جمله و یا جملاتی پیدا می کند. از طرفی وجود پسوندهای سازنده سبب شده که قابلیت لغت سازی برای بیان مفاهیم مختلف و تعبیرات فعلی بسیار زیاد است.

نحو و ترکیب کلام در تورکی با زبانهای هند و اروپائی متفاوت است. در تورکی عنصر اصلی جمله یعنی فعل اصلی در آخر جمله قرار دارد. زبانهای هند و اروپائی عنصر اصلی جمله در ابتدا قرار می گیرد و عناصر بعدی با ادات ربط بشکل حلقه های زنجیر به یکدیگر مربوط میشوند و اگر عناصر بعدی قطع شوند سازمان جمله ناقص میشود، ولی در تورکی ترتیب عناصر جمله کاملاً بر عکس است یعنی ابتدا باید عناصر ثانوی و فرعی تنظیم و گفته شود و قسمت اصلی در آخر قرار گیرد و از همینجاست که هر نویسنده و یا گوینده تورک زبان نمایان میشود.

**تهیه و تنظیم: تایماز (م.ن)**

**Toplayan:TAYMAZ**

**<http://tansu.blogfa.com>**

**<http://sozluk.blogfa.com>**

MakiGT

## اعضای بدن (پزشکی)

باش بارماق: انگشت شصت-----دیرناق: ناخن  
 چه چه له بارماق: انگشتانگشت کوچک-----نفس بوروسو: نای  
 شهادت بارماقی: انگشت اشاره-----**مه مه نین باشی: نوک پستان**  
 ال بارماقی: انگشت دست-----**دیلین اوجو: نوک زبان**  
 اورتا بارماق: انگشت وسط-----شاه دامار: ورید  
 آیاق بارماقی: انگشت پا-----مالیه: حسابداری  
 آپاندیس: آپاندیس-----لیفت: آسانبر  
 دیرسک: آرنج-----اینفورماسیا: اطلاعات  
**نوره مه اور قانیزمی: آلت تناسلی**-----ساریماق: پانسمان  
 قاش: ابرو-----تعجیلی یاردیم: اورژانس  
 کله سومویو: جمجمه، آهیانه-----ایگنه: آمبول  
**یان: باسن**-----قلب حصه سی: بخش قلب  
 قول: بازو-----عمومی حصه: بخش عمومی  
 بارماقلارین بندی: بند انگشت-----لابروتوریا: آزمایشگاه  
 بورون: بینی-----رادپولوگیا: رادیولوژی  
 کیرپیک: پلک-----شعبه: بخش  
**خایا: بیضه**-----سونوگرافیا: سونوگرافی  
 کوره ک: پشت-----آزی دیش: دندان آسیاب  
 بویونون آردی: پس گردن-----کؤیک دیشی: دندان نیش  
 آیاق: پا-----بویوک آزی: دندان آسیاب بزرگ

**دُوش: پستان (مه مه)**-----کسیجی دیش: دندان پیش  
 آلین: پیشانی-----خروم کبالت: کروم کبالت  
 قولاغین پرده سی: پرده گوش-----صنعی دیش: دندان مصنوعی  
 دری: پوست-----دئیتین: عاج  
 قیزلیق: پرده بکارت-----کوک: ریشه  
**اواولیت: تخمک**-----کاتبه ایله: نزد منشی  
**یومورتالیق: تخمدان**-----سینیر: عصب  
**جیناق: جناغ**-----قاینار حب: قرص جوشان  
 بنیی نقا باغی: حجمه-----حب: قرص  
 گوز: چشم-----ماز: پماد  
 چه نه: چانه-----یارا لنتی: باند زخم  
 اوره ک: دل-----استریل سارغی: گاز استریل  
 قان: خون-----ساکتلیش دیریجی: آرام بخش  
 آغیز: دهان-----کاسسا: صندوق  
 فقره: درنده-----به زک ملزوماتی: لوازم آرایش  
**دامار: رگ**-----تایلنت: کپسول  
 دیش: دندان-----داملا: قطره  
 بود: ران-----سیمله مه درمانی: داروی ضد عفونی  
**رحیم: رحم**-----اؤسکورک: سرفه  
 باغیر ساق: روده-----نوز: پودر  
 یوغون باغیر ساق: راست روده-----دیش شوتکاسی: مسواک  
 دیز: زانو-----دری اؤچون: برای مصرف خارجی  
 آغ جیگر: ریه-----صحیه لنتی: نوار بهداشتی  
 باش: سر-----دیش یومامازی: خمیر دندان  
 قیچ: ساق پا-----صابین: صابون

بورون دئشیگی:سوراح بینی-----تیغه:تیغه

www.tansu.blogfa.com-----داماغ:سقف دهان

www.tansu.blogfa.com-----اونورغا سونونو:ستون فقرات

www.tansu.blogfa.com-----بوغ:سییل

www.tansu.blogfa.com-----قارین:شکم

www.tansu.blogfa.com-----دؤش پاجا:سینه

www.tansu.blogfa.com-----اوز:صورت

www.tansu.blogfa.com-----دالاق:طحال

www.tansu.blogfa.com-----اؤد:کیسه صفرا

www.tansu.blogfa.com-----وزی:غده

www.tansu.blogfa.com-----عسب:عسب

www.tansu.blogfa.com-----باشین قاپاغی:فرق سر

www.tansu.blogfa.com-----گمیرجک:غزروف

www.tansu.blogfa.com-----انگ:فک

www.tansu.blogfa.com-----آباغین آلتی:کف پا

www.tansu.blogfa.com-----الین ایچی:کف دست

www.tansu.blogfa.com-----بؤیرک:کلیه

www.tansu.blogfa.com-----قارا جیگر:کبد

www.tansu.blogfa.com-----بویون:گردن

www.tansu.blogfa.com-----بود عضله سی:کشاله ران

www.tansu.blogfa.com-----قولاق:گوش

www.tansu.blogfa.com-----بوغاز:گلو

www.tansu.blogfa.com-----دوداق:لب

www.tansu.blogfa.com-----یاناق:گونه

www.tansu.blogfa.com-----بوغاز وزی سی:لوزه

- [www.tansu.blogfa.com](http://www.tansu.blogfa.com)-----دماغ:لته
- [www.tansu.blogfa.com](http://www.tansu.blogfa.com)-----سیدیک لیک:مئانه
- [www.tansu.blogfa.com](http://www.tansu.blogfa.com)-----توبوق:مچ پا
- [www.tansu.blogfa.com](http://www.tansu.blogfa.com)-----بیلنگ:مچ دست
- [www.tansu.blogfa.com](http://www.tansu.blogfa.com)-----بئین:مغز
- [www.tansu.blogfa.com](http://www.tansu.blogfa.com)-----الیک:مغز استخوان
- [www.tansu.blogfa.com](http://www.tansu.blogfa.com)-----فقره:مهره
- [www.tansu.blogfa.com](http://www.tansu.blogfa.com)-----مقعد:مقعد
- [www.tansu.blogfa.com](http://www.tansu.blogfa.com)-----بند:مفصل
- [www.tansu.blogfa.com](http://www.tansu.blogfa.com)-----قیل،ساج،توک:مو
- [www.tansu.blogfa.com](http://www.tansu.blogfa.com)-----معدہ:معدہ
- [www.tansu.blogfa.com](http://www.tansu.blogfa.com)-----غضله:ماهیچه
- [www.tansu.blogfa.com](http://www.tansu.blogfa.com)-----قادین توره مه جهازی:مهبل
- [www.tansu.blogfa.com](http://www.tansu.blogfa.com)-----به به ک:مردمک

سۆزلوک (د)

داداندیرماق : داداناق ائله مه ک ، بیرزادا اؤرگه تمه ک

دادانماق : اؤرگه نمه ک ، دادینی بیلمه ک ، بیرزادا شیرنه شمه ک

دادیزدیرماق : داددیرماق ، دادینا باخدیرماق

داماق : شیرینلیق دوزلولوق ، آجیلیغینی بیلمه ک اوچون بیرآزجا یئمه ک

دارالتماق : دارلاتماق ، کیپله تمه ک ، دار ائله مه ک

دارالماق : بیریره بیغیشماق ، خیردالماق ، کیپله شمه ک

دارتینماق : چه کیش به کیش ائله مه ک

داربخماق : اوره ک سیخیلماق ، اوره ک توتولماق

داربلماق : اوره یی سیخیلماق ، اوره یی بیرینده ن توتولماق

دازلاشماق : داز اولماق ، باشینین توکو تۆکولمه ک

داش قيرماق : داش دوغراماق ، داشی ووروب سیندیریب خیردالتماق  
 داشلاشماق : داش کیمین به رک اولماق  
 داشلانماق : سیچراماق ، آتیلماق ، بیرینین اوزونه قابارماق  
 داشلاماق : داش آتماق ، بیرینی سؤزونه ن اینجیتمه ک  
 داشماق : دولوب تۆکولمه ک ، قیراقلاردان جالانماق ، دیله گه لمه ک  
 داشیرتماق : چوخ دولدوروب یان بوره سینده ن داشدیرماق  
 داشیماق : بیغیشدیریب آپارماق  
 داشینماق : نه سنه لرینی بیغیشدیریب آیری بیر یئره کۆچمه ک  
 داغیتماق : سه پمه ک ، اویان بویانا یایماق ، سؤکوب بیرتماق  
 داغیدیلماق : سؤکولوب بیرتیلماق ، داغیلیب گنتمه ک  
 داغیلماق : ایشله نیب بیرتیلماق ، حیریلیب سؤکولمه ک  
 دالازلاماق : سؤز آلتیندا قویماق ، جاواب قایتارماق  
 دالاماق : دیشله مه ک ، بیرینی گۆینه تمه ک ، چالماق  
 دالدالاماق : دالدالادا اله گه تیرمه ک ، یاواشجادیان بیرده ن توتماق  
 دالدالانماق : بیرینین دالیندا گیزله نمه ک ، گونون یاواشجادیان گنچیرتمه ک  
 دالغالانیرماق : شپه له ندرمه ک ، له په له ندرمه ک ، تیتره تمه په سالماق  
 دامیزماق : یاواشجا سوزدورمه ک ، یاواشجا دامیزدیرماق  
 دانلانماق : دانلاق آلتیندا قالماق ، دانلاق ائشیتمه ک ، دئینمه ک ائشیتمه ک  
 دانماق : بیرایشی کی گوروب بوینونا آلماق  
 دانیشدیرماق : دیندیرمه ک ، دبللندیرمه ک  
 دایازلاشماق : دایاز اولماق بیرزادین ده رین لیغی آزالماق  
 دایاندیرماق : دوردورماق ، ساخلانماق ، گنتمه سینین قاباغینی آلماق  
 ده به رتمه ک : ته رپه تمه ک ، یئرینده ن گۆتورمه ک  
 ده رمه ک : بیغماق ، قوپارتماق ، اکین بیچمه ک  
 ده ریلمه ک : بیغیلماق ، گول یا دا گۆی گۆوه ره نتی بیچیلمه ک



دورتمه ک : کئچیرتمه ک ، گوجونه ن ایتله لییب یئر له شدیرمه ک

دورماق : قالخماق ، آیاق اوستونده دایانماق

دوروشماق : اوزه قابارماق ، اوزه دورماق

دورولتماق : دورو ائله مه ک ، اوزه سالماق

دورولماق : دورو اولماق ، اوزه چیخماق

دوزه لمه ک : یاخچی لاشماق ، ساغلام اولماق

دوزمه ک : دوزوک - دوزوک ائله مه ک

دوزولمه ک : دوزوک - دوزوک اولماق ، بیر سیرایا سالینماق

دۆشه مه ک : بیرزادی سه رمه ک

موسوی

[/http://gayagizi2.blogfa.com](http://gayagizi2.blogfa.com)

آبرو: اوزم uzm

آبستن، حامله: بویلو، بوغاز( در مورد حیوانات)

آسمانخراش: یوغار، گۆی دین، یوکسک دام، هوندور بنا

آموزش متوسطه: اورتا اوخول

آموزشی: اؤیره تیم

اؤزمان: متخصص

اتاق پذیرایی: قوناق اوتاغی، قوللوق اوتاغی

اتاق خواب: یاتاق

اتاق نشیمن: اوتاق

ارتش: اوردو، قوشون

ارزان: اوچوز

امضاء کردن: قول چکمهک

امضاء: قول چکمه

بخت، سرنوشت: اودوم odum

بندر: لیمان

به شرط چاقو: کسمه جه

تبر: بالتا، ناجاق

ثروتمند: وارلی، زنگین

جوان: گنج

جوانمرد: ایگیت

حادثه، اتفاق: اولای

حشره: بوجوک

خجالتی: اوتانقاج، اوتانجاق

خدای بزرگ: اولو تانری

خربزه: قاوون

خشک کن: قورولایان

خلوت: سایخاش

دبستان: ایلك اوخول

دستور زبان: دیل بیلگی سی

رئیس جمهور: جومهور باشقانی

رئیس: باشقان

رای: اؤی، سس

سرشتن: یوغورماق

شلوغ: قالابالیق

شناگر: اوزگونچو

صلیب سرخ: قیزیل خاج

فراموشکار: اونوتقان

القاح: دؤل- له مه

گران: باها

گرانفروش: باهاجیل

گرانفروشی: باهاجیلیق

گرانی: باهالیق

المتنی: ایکه م

مزرعه: تارلا

مشترک: اورتاق

ورم: شیش

هندوانه: قاریز

یکبار مصرف: بیرجه لیک، بیریوللیق

۲

اتلاشان: تحریک شده

اتلاشدیرماق: برانگیختن، انگیزاندن

اتلاشدیریجی: تحریک کننده

آج: گرسنه

آجلیق: گرسنگی

آچون: دنیا

آخار سو: آب جاری، آخار سولار: آبهای روان

آخساق: لنگ

آخماجا، شیرره کان: آبشار

آخین: حمله، هجوم، یورش

آراج: کسی که غذای معمولی دارد

آریچی، پتکچی: زنبوردار

آریق: لاغر، مردنی

آزاج: کم خور، کم اشتها

آستاق: آویزان

آلدانیش: فریب

اوتورگو: مراسم بدرقه، بدرقه

اوتوروجو: بدرقه کننده

اؤن گونلوک: دهه، ده روزه

اورمانچی: جنگل بان

اوزره ک: لب، مغز

اوماق: منتظر شدن، چشم به راه بودن

اوسانا: احسان

ایچ: درون، باطن

ایچار: ایشقار، باطنی، درون گرا

ایچراق: داخلی تر، درونی تر

ایچسل: درونی، داخلی

ایچلاق: ایچ - آلات، محتویات شکم

ایرماق: چای، رود

ایشقارلیق: درون گرایی، باطن گرایی، باطنی

ایگیدلیک: جوانمردی

ایلیک: مغز استخوان

باتار سو: آبهای فرو رونده در زمین

باخماجا: پنجره

باخیش: زاویه دید

باخیم: نگاه، منظر

باساج: چاپ کننده

باساق انوی: چاپخانه

باستاق: کتاب

باسما، باساق: چاپ

بالیقچی: پرورش دهنده ماهی

بالیقچین: ماهیگیر، مرغ ماهی خوار

بنز: نبض

بوُز: خاکستری

بوز: بخ

بوزلاج: یخچال

بیچین چی، اوتچو: دروگر

پالتار یویان: لباسشویی

پینار سو: آبهایی که از دل زمین بیرون می آید مثل چشمه، قنات و...

تاپشیریق: تمرین

ترخان: مرفه

توخ: سیر

تویوغا باخان: مرغدار

تویوقچو: فروشنده مرغ

جیلخ ات: گوشت خالص

جیکنه: جیغ بلند حاصل از ترس

جیلخ: خالص، ناب

چارپماق: تازاندن

چانتا: کیف

چای باشی: سر شاخه رود

چایلاق: رودخانه، بستر رود

چوغول: جاسوس، خبر چین

داس باسما: چاپ سنگی

داغینجی: کوه نورد

داغینماق: کوه نوردی کردن

دریامچ: دریاچه

دوداقلاشماق: لب به لب شدن

دوزاق: دام، تله

دوشوک: نارس، کال

دوناچ: فریزر

دونیا: قلمبیده

سؤنوش: خاموشی، پایان، مردگی

سارساق: احمق، عنود، لجوج

ساریمساق: سیر

سایاق: مثل، مانند

سسگین: رادیو

سو سوپودان: آبسرد کن

سو قیزدیره ن: آبگرم کن

سوتچو: شیرپز، کسی که شیر گله های روستاها را می خرد

سوسوز: تشنه

سووات: ساحل، حاشیه رود

سوووش: süvüş سیراب

سویغون: بی تعصب، خونسرد

سیزقین: آهمنده، زار

شهره: گوشت چربی دار

فالا ایچه ن: مضر، سرمایه خور

فالا قویماق: دست گذاشتن، تصاحب کردن

فالا: مایه، اساس، چیزی که با آن بشود کاری را شروع کرد، حداقل

قاخیق: برآمده، برجسته

قارماق: قلاب، لنگر کشتی

قازما: قرقاول

قاشخا: اوزو بوز، حرف گوش نکن، بی ادب رک گو

قاشقا: مشهور، گاو پیشانی سفید

قاشینال یاخماجا: کرم ضد خارش

قاشینال: ضد خارش

قاشینما: خارش

قالغون: کندرو، متحجر، سنتی

قوخوق: گندیده، متعفن، بودار

قورتولوش: رهایی

قورداق: کرم خاکی

قوروقچو: مرتع بان

قونوش: بحث، گفتگو

قییچین: حیا کن

قیریم: لحظه، آن

قیریمجه: آنی، به اندازه لحظه ای

قیزغین: تندرو، افراطی، هشری

قیزیل آی پارا: هلال احمر

کۆنه ز: لجباز

کونگول: کوهان شتر، گوژ پشتی

گۆزگون: تلویزیون

گۆزه ج: طمعکار، حریص، آزمند

گۆل: برکه

گۆلمچ: حوض، استخر

گۆنده ریجی، انلچی: سفیر، فرستاده

گدیک، شاواق: قله، زیروه

گمیرجه ک: غضروف

منشه: بیشه

مازارات: لجباز، کسی که از دنده چپ بلند شده

ماشات: انگل، مزاحم

هۆرگون: محدود شده، محدود

هاماش: همرا، همتا

پنٿیریجی: رسانه

پنٿیک: رسیده، کامل

پنماج: پرخور

پاخماجا: کرم صورت و هر چیز مالیدنی به پوست

یاغار سو: نزولات جوی

پانقی: عطشان

یوروجو: خسته کننده

آجار سوزلوکو

سید حیدر بیات جنابلارینین اؤنرلری:

ساخالنچ: ذخیره

قازانچ: درآمد

یوکار: برج

گؤرسل: تصویری

بیلیم سل: علمی

بیلگی: دانش

دانماق: انکار کردن

فیکره دالماق: به فکر فرو رفتن

دانیجی: منکر

ایستوت: فلفل سیاه

بیبار: فلفل

ساری کؤک: زردچوبه

ونرگی: مالیات. عوارض

ینریک: ویار

ینریک له مک: ویار داشتن



آرابا: خودرو

بيليت: بليت

بايان. قادين: بانو

چامير. پالچيق. چامور. زيغ: گل

گلگیر: چاميرليق

کاهگل: سوواق

چاليشغان: پرکار. فعال

چيبان: دمل

گول. چيچک: گل

دانابورنو: آبدردک

دولما قلم: خودنويس

دنوريم: انقلاب. دگرگونی

هه. اوه ت. آوات: به. آری

اکين چي: کشاورز

داوارا باخان: دامدار

گون آيدين: صبح به خير. روز به خير

اکينه جک: کشتنی (گندم. جو ...)

گنتل: عمومی. همگانی

منجیل: خودپسند

هره ز - چيغ - چيه : بهمن . توده برف

باغ : رابط

تنشي: دوک

راحاتي- حونی: قيف

دادلی: خوشمزه

موسوی

لاچين: شاهين

لاغ: مسخره،

لهلمك: مواج شدن

لپه: موج

لچك: روسري و هر پوشش ديگر كه زنان با آن موي خودشان را ميپوشانند

لهلك: موي پرندگان

منشه: اورمان، جنگل

ماراق: علاقه، ذوق

ماراقلانماق: هوسله نمك، شؤوقه گلمك

مازالاق: فرفره زميني

ماشات: پيله، انگل، مزاحم

مان: عيب، ننگ، عار، زشت

ماهنبي: ترانه، نغمه

مايماق: احمق، مايماييف پاپاق

منيمسه مك: جذب كردن، تصاحب كردن

موتلو: خوشبخت

مور: بنفش

مورگو: چرت

مويدا: زن غير عفيف

مياچهك: مگس

ناجاق: تبر

نارين: ريز، براده، خرده

ناغيل: قصه، داستان

نوراق:

نيسگيل: اندوه و غصه

نين: تويوق يوواسي

هؤندور: بلند

هاچا: آپریم

هاشاري: هشري، افراط گرا

هاوا دورومو: وضعیت آب و هوا

هرلنگهج: دوار، چرخ فلک

هندهور: اطراف، حومه

هورکهک: رمنده، چموش

هوروک: بافته مو، گیسو

هورومجک: عنکبوت

هوولهسک: شتابزده، با دستپاچگی

هوویوق: مات، حیرت

ونرگی: مالیات

ونرهجک: بدهی

ونریلیش: میتینگ، سخنرانی، برنامه رادیویی

وارسیل: دارا، غنی

وارلی: ثروتمند

وارماق: رسیدن

ووراغان: ضارب، گاو مهاجم

وورغو: شدت

وورغون: دلداه، عاشق

ووروش: نزاع، نبرد

ووروشما: جنگ و ستیز

وولقان: وولکان، آتشفشان، یانار داغ

ییتگین: بالغ، رسیده

ییتهر سیز: ناکافی

ییتهر: کافی

ییتهرلی: رسا

يئتهنك: استعداد، قابليت

يئدديجه: هفته

يئرلي: بومي

يئرئش: طرز راه رفتن

يئرزه: داماد

يئلقووان: قاصدك

يئلكن: بادبان

يئم: خوراك دام و طيور

يئمئش: ميوه

يؤن: سمت، جهت

يؤندم: جهت، شايستگي، اهميت

يؤندهش: هم جهت، هم گرا

يؤنهتمن: كارگردان

يؤنهليش: جهت گيري، گرايش

يئني ليك: نوگرايي

يئني: نو، جديد

يئيمجيل: شكمو، پرخور

يئئين: تند، سريع

يئئيتي: مواد غذايي

يابانجي: اوزگه، ياد

يابالاق: شب پره

ياهماق: طبع، چاپ و بنا كردن، ساختن، گستردن

ياپئشيق: متصل

ياتاغان: خوابنده

ياتاق: تختخواب، اتاق خواب

ياتالاق: بيماري مزمن، زمينگير

ياتاي: افقي

ياتيم: قلق كار

ياخين: نزديك

ياديرغاماق: از خاطر بردن، فراموش كردن (نه كامل)

ياراتماق: آفريدن

ياراديجي: خلاق، مبتكر

يارار: لايق

يارارانماق: بهره‌مند شدن، استفاده كردن، سود بردن، فايده بردن، كمك گرفتن

ياراسا: خفاش

ياراشيق: لياقت، برازندگي

ياراق: اسلحه، شكافنده

يارالي: مجروح

يارانماق: آفريده شدن

يارديم: كۆمك، كمك

يارغان: پرتگاه کنار دره‌ها و رودها كه بخاطر آب بردگي و ريزش در آب حاصل شده است

يارغي: قضاوت

يارغيچي: قاضي

ياريش: مسابقه

ياريشماق: مسابقه دادن

ياريق: شكاف

ياريم آدا: شبه جزيره

يارين: صاباج، فردا

يارين: فردا

يارار: نويسنده

يارليق: بهاره

يازماجا: نوشتار قانماز: نفهم، كودن، احمق

پاري: نوشته

پاريق: بيچاره

ياسا: قانون

ياساق: قدغن

ياسالاييجي: توجه‌گر

ياسالي: قانونمند

ياشار: زنده، جاويد

ياشاييش: زندگي

ياشلي: سالخورده

ياشيت: هم سن، هم‌تا

ياغمور: بارش

ياغيش: باران

ياغين: بارش

ياغيتي: بارش، باران

ياغين‌ليق: بارندگي

يالانچي: دروغگو

يالتاق: ياغي

يالچين: صخره

يالخي: ناب

يالخي: يالقيز، يالئيز، فقط

يالمان: تيغه سلاح سرد

يالنيق: آدم

يالين: برهنه، لخت

ياماج: دامنه کوه

ياماق: وصله

ياناجاق: سوخت

یانار: سوزان

یاناشی: توام، باهم، بغل هم

یاناق: گونه صورت

یانال: جنبی فرعی

یانچی: ملازم رکاب، ندیم

یاندریچی: سوزناک

یانساق: مقلد

یانشاق: یاهوگو، پرچانه، وراج

یانغین: عطشان، سوزان

یانقی: عطشان، تشنه، بیماری استسقا

یانلیش: غلط، اشتباه

یانماز: نسوز

یانیق: سوخته

یاقین: شایع

یایلیم: پراکنده، فراوان

یایلماق: پخش شدن

یابین انوی: انتشارات

یابین: پخش، نشر

یابینچی: ناشر

یابیندیرماق: منحرف و گمراه کردن

یابینماق: پخش شدن، پراکنده شدن

یوخسول: فقیر، ندار

یوخلاماق: کنترل کردن

یوخلوق: نیستی

یوخوش: سربالایی

یورتجو: جانشین

یورتداش: هم وطن

یورد: وطن، سرزمین

یورغون: خسته

یوروتگه: محرک

یوروجو / سالدیریچی: مهاجم

یوروش: یورش، هجوم

یوروم: تفسیر

یورومک:

یوزدورماق:

یوزماق:

یوسماجا: کوچولو، نوریس

یوسون: جلبک

یوغرولماق: سرشته کردن

یوغوز: درشت و ناقابل

یوغون: کلفت

یوک: بار

یوکسک: عالی، بلند مرتبه

یوکمه: تحمیل

یوگورمک: هجوم بردن.

یول باسان: غلتک راه سازی

یولاق: راه مالرو، کوره راه

یولچو: رهگذر، مسافر

یوماق: کلاف گرد

یومور: فکاهی، طنز

یوموروق: مشت

یوموق: به هم آمده، بسته



یوناق: رنده

یونگول: سبك، خفيف

یونوق: تراشیده، تراشه

یویوجو مادهلر: مواد شوینده

یویوجو: مرده شو

ییکینتی: ویرانه

ییرتیجی: درنده وحشی

ییرتیق: سوراخ

ییفجام: جمع و جور

ییفین: گردهماپی

ییفیناق: گردهم آپی، تجمع، محفل

ییفینتی: چیزهای بیارزش که جمع و سر هم شده باشد

ییفینجاق: جلسه، اجتماع

ییلقین: ترسیده

موسوی

[/http://gayagizi2.blogfa.com](http://gayagizi2.blogfa.com)

کۆپوک: حباب

کۆتو: پیس

کۆتور: سطح ناصاف

کۆتوک: ریشه درخت، ریشه، کنده

کۆچری: مهاجر، کوچنده

کنچیت: گذرگاه، معبر

کۆرپه: نوزاد

کۆز: زغال افروخته

کۆشک: قصر

كۆك: بن، ريشه

كۆكداش: همريشه

كۆكس: آغوش، باغير

كۆلگه: سايه

كۆندم: فرصت، امكان قللق

كۆنهر: لجباز

كۆنول: خاطر، دل

كۆهلن: اسب پروار

كۆورهك: ترد، لطيف

كۆينهك: پيراهن

كۆيول: غار

كنبيك: آهو

كالوا: خرابه

كرتيك بورون: بيني کوتاه

كرتيك: بريده، ناقص

كروان قيران: ستاره سحري

كسر: برش، سلاح سرد

كسرلي: داراي برش، متنفذ

كسسەك: كلوخ

كسگين: برا، قاطع، تيز

كسگينليك: قاطعيت

كسه يول: راه ميان بر

كسيك: بريده شده، ختنه شده

كسيملي: قاطع

كل: كچل

كل: نر، اوکوز

کوتان: یئر سورهن، جوت سورهن، یئر سؤکن

کوتباش: کم عقل

کوتله: مردم، توده، ملت، اولوس، خلق

کوتوال: نگهبان قلعه

کورەك: پارو

کورەك: پشت، ظهر

کوسا: کوسه

کوسه‌گن: دل نازک، زودرنج، قهرو

کوسو: قهر، رنجش

کولتور: فرهنگ، مدنیت، اویغارلیق

کوما: انو، آلاچیق

کومور: زغال

کیریک: مژگان

کیچیلتمه: تحقیر، تصغیر

کیر: چرک

کیملیک: هویت

گۆبك: ناف

گۆبهلك: قارچ

گۆتورگه: ساختار، پایه

گنچمهن: رهگذر، عابر

گنچه‌ری، گنچه‌رگی: گذرا، بی ثبات

گنچیجی حکومت: حکومت موقت

گنچینه‌جک: امرار معاش، گذران زندگی

گنده‌رگی: ناپایا، رفتنی

گندی‌ش: روند

گورتوگه: ساختار، فرم، زیربنا، طرح

گۆركم: ظاهر، نما

گۆركملي: خوش منظر

گۆرمه‌ميش: نديد بديد

گۆرمه‌ميش: نديد بديد

گۆره‌جك: سرنوشت

گۆرو: وظيفه

گۆروش: بيش، نقطه نظر

گۆروش: ديدار

گۆرونتو: پديده، فنومن

گنري: عقب

گۆزدن دوشموش: مغضوب، دل آزار

گۆزله‌مك: مواظب بودن، هادير اولماق، ايره‌ليگ اولماق

گۆزله‌يين: مواظ باشيد

گۆزلوك: عينك

گۆزله‌لمه: توصيف، مدح

گۆستريش: نمايش

گن: انلي، گشاد

گنئل: عمومي

گۆنده‌رن: فرستنده

گننیش: وسيع، په‌ناور

گۆوده: بدن

گۆپه‌رتي: سبزي

گۆپه‌رچين: كپوتر

گۆپوش: سيزه، آدم چشم زاغي

گنيم: پوشاك، لباس

گديك: گردنه

گرچك: حقيقت

گردهك: حجله

گرگين: بحران

گرهك: بايد، لازم، نياز، واجب، بایسته

گرهكلي: لازم

گرهگن: سياح، سياره، توريست

گزينتي: سياحت

گلهجك: آينده

گلهجهيي: سال آينده

گلهنك: دب، رسم، تكنولوژي

گلير: درآمد

گليشمه: شكل گيري، تبلور، روند

گلين: عروس

گمبي: کشتي

گميرگن: چونده

گه ميرچك: غضروف

گه بيش: مشورت

گه بيشمهك: مشورت كردن

گه بيشمهن: مشاور، رايزن

گوپون: پتك سنگين

گوجورمه: تجاوز به عنف

گوداز: لو

گودازا ونرمك: به باد دادن

گودكچو: نگاهان، ديده بان

گورنج: افتخار، اعتماد

گوزگو: آينه

گوزلوك: پایزه

گوکسل: آسمانی

گولمهجه: لطیفه، جوك

گولهش: کشتی

گولهشمهك: کشتی گرفتن، زور آزمایی کردن

گولهگن: خنده‌رو

گولونج: مضحك، آدم مسخره

گون آشیری: يك روز در میان

گون آیدین: روز بخیر

گونئی: جنوب

گونم: برنامه کار روزانه

گونه باخان: آفتاب گردان

گووشهین: نشخوار کننده

گووهنجه: کفالت، تضمین مالی

گووهنمك: افتخار کردن، بالیدن

گیدی: پست، رذل، بی‌اعتبار

گیرده، دیغیلماز، توپیاخ: مدور، گرد

گیریش: ورود

گیرینج: به تنگ آوردن، ذله کردن، بیزار کردن

شنه: شبنم، نم، رطوبت

شاپالاق: سیلی، چك

شاخلوو: تابنده، سوزان

شانلی: ذي شان، عظیم، محترم

شالاه: آبشار

شله: بار، کوله

شنه: چهار شاخ

شو: این

شوملاماق: خارلاماق

شونقار: مرغ شکاری، عقاب

شووهړهك: باریك اندام

شیشمان: چاق، تنومند

شیغیجی طیاره: هواپیمای شکاری

شیغیجی: شکاری

شیللاق: سونجوق، جفتك

ضیا: ایشیق

فیرتینا: توفان، گردباد

قنچاج: مورب، كج

قابارماق: شیشمك، غرورلانماق، باد کردن، مغرور شدن

قاباریق: ور آمده، قلمبه، برجسته

قاباقجیل: پیشرو مترقی

قابان: گراز

قاپاز: سرکوفت

قاپاق: درپوش

قابالی: بسته

قانی: شدید، دوآتشه

قاچار: دونده، حیوان دونده

قاچارغی: فراری، غیر قابل اعتماد

قاچاغان: فراری

قاچای: دونده

قاچینیلماز: اجتناب ناپذیر

قاخینج: باشا چالماق، شماتت، سرزنش، منت

قادا: درد و بلا

قاداق: بند، قفل

قادین: خانیم، خانم

قارالتی: سیاهی، شبح، سایه

قاریز: هندوانه

قارت: سخت، زمخت، زبر، سفت

قارتال: عقاب

قارسیلن: برف پاک کن ماشین

قارشو: قارشی، مقابل

قارشیلیق:

قارشیلیق: جواب

قارغی: نفرین

قارماق: چنگال، قلاب

قاریش: وجب

قاریشیق: در هم، مخلوط

قارین: شکم

قارلاق: چکاوک

قازان: دیگ

قارانچ: سود، درآمد

قارما: کلنگ

قاریتتی: حفریات

قاسیرغا: توفان

قاسیق: شرمگاه

قاش: ابرو

قافلان: پلنگ

قالابالیق: شلوغ، پر هیاهو



قالارغي: جاويد، پايدار، ماندگار

قالاق: پشته

قالخان: سپر

قالديراج: اهرم، جرثوقل

قالديرماق: قووزاماق، ديكلتمك، بلند كردن، بالا آوردن

قاليجي: وامانده، پسر و

قالين: ضخيم

قالمچي: شلاق

قانات: بال

قانچيل: خونمردگي

قاندال: زنجير

قانديريجي: جواب قانع‌کننده

قانشار: روبرو، مقابل

قانقال: کنگر

قانيق: سيراب، ...

قاهمار: آرخا، پشت

قاوون: خربزه

قايدا: قاعده

قايريلي: مصنوعي، ساختگي، جعلی

قايعي: فکر، اندوه، غم، تعصب

قايناق: منبع

قايناقچي: جوشكار

قره‌قنييد: شومي، بد يمني

قرنت: روزنامه

قنيم: دوشمن

قوپوز: ساز، ساز آشيقيها

قۇپۇق: كندە شەدە

قۇتسال: مقدس

قۇتلۇ: مبارک

قۇتۇر: گر

قۇجامان: بزرگ، سترگ، كهنسال

قۇخو: بو، رايجه

قۇخوموش: گنديده

قۇدورغان: سرمست، هار شەدە

قۇدوز: هار

قۇز: اخگر، گر

قۇزاجاناق: شراره

قۇرال: قاعده، قانون

قۇران: معمار

قۇرتولوش: آزادي، رهايي

قۇرتوم: ايچيم، جرعه

قۇرخاق: ترسو

قۇرخماز: نترس، شجاع

قۇرخو: خوف

قۇرخونج: وحشتناك

قۇرشاييچي: معاون جرم، تحريك كندە، وسوسه كندە

قۇرچو: محافظ مرتع

قۇرغو: توطنه

قۇرغوشوم، قۇروشوم: سرب

قۇروجو: بنيانگذار

قۇروجو: پاسدار، محافظ

قۇرولتاي: نشست، سمينار، كنگره

قورولو: مؤسسسه، بنیاد

قورولوش: ترکیب، تشکیلات، بنیاد، نهاد، فرمول در شیمی

قورولیق: خشکی

قوروم: دوده

قوروم: سازمان

قوروماق: حفاظت کردن

قوروماق: خشک شدن

قوزنی: شمال

قوزغون: کرکس

قوسونتو: موادی که در استفراغ کردن از معده بیرون ریخته می‌شود

قوشانماق: محاصره شدن

قوشقووان: مترسک

قوشون: لشکر

قول: امضا

قول: بنده

قولاج: مقدار فاصله دست تا آرنج

قولتوق: بغل، زیر بغل

قولچاق: عروسک

قولدور باسان: دزد افکن

قولون: کره اسب

قوموج: دنبالچه، آخرین مهره ستون فقرات

قوناق: مهمان

قونشولوق: همسایگی، مجاورت

قونو: موضوع

قونوشوق: بحث، مصاحبه

قوهوملوق: خویشی، فامیلی

قۇواق: تېرىزې، سپىدار

قۇوالاق: مطرود، رانده شده

قۇوشوق، قۇوشاق: محل تلاقي، تقاطع

قۇوشماق: پيوستن

قوياق: وادي

قويتو: جاي خلوت

قويروق: دم، دنبه

قيдалانماق:

قيراق: لبه، کناره

قيريم: آن

قيرقين: قتل عام، كشتار، ايپدمي

قيرمانج: تازيانه

قيروو: شبنم برفي

قيريجي اوچاق: هواپيماي بمب افكن

قيريجي سلاح: اسلحه كشتار جمعي

قيريجي: كشنده، نابودگر

قيريق: بريده، پاره شده

قيزارتما: سرخ كردني

قيزارتي: سرخي،

قيزبوغان: مارمولك

قيزغين: شائق، دوآتشه، افراطي، نترس

قيزغين: يانار

قيسسا: کوتاه

قيسقانج: فشارنده، مايه عذاب، پرس، منگنه، گيره

قيسناماق: به تنگ آوردن، وادار كردن

قيسير: سترون، نازا، اجاق كور

قىشقيرىق: دادوبيداد، قشقرق

قىقايچ: حسود، خسييس

قىلاووز: رهنما

قىليغ: قلق

قىلينج: شمشير

قىه: صخره، سنگ

قىها:

قىوريم: فر فري، مجعد

موسوى

سنىچگى: انتخابات، Seçgi

سنىچگين: ممتاز، Seçgin

سنىچيم: انتخاب، Seçim

سۆز: لغت، Söz

سۆزجوگ: لغت، واژه، Sözcük

سنىزديرمهك: Sezdirmək

سۆزلوك: لغتنامه، Sözlük

سۆزمن: سخنگو، Sözmən

سۆزه باخان: حرف شنو، baxan Sözə

سۆز و گنچن: ذي نفوذ، محترم، geçən Sözü

سۆنوك: خاموش، Sönük

سئودا: عشق، Sevda

سئوگى: محبت، عشق، Sevgi

سئوگىلي: محبوب، سوگلي، Sevgili

سئومك: دوست داشتن، عشق ورزیدن، Sevmək

سئويملي: عشق ورزیدني، دوست داشتني، Sevimli

سئوينج: شادي، مهر ، Sevinc

سؤي: سخن، شعر، Söy

سؤيچو: شاعر، Söyçü

سئيرهك: كم پشت، Seyrək

سؤيكنمك: تكيه دادن، Söykənmək

سؤيلهنتي: شايعه، Söylənti

سؤيلهنجه: مقال، گفتار، Söyləncə

سؤيمك: فحش و ناسزل گفتن، Söymək

ساپاق: دسته، Sapaq

ساتديق: فروشي، Satdıq

ساتقين: خودفروخته، Satqın

ساتيجي: فروشنده، Satıcı

ساتيريك: انتقادي، Satırık

ساچاق: شعاع، دسته‌اي از نور، Saçaq

ساخسي: سفال، Saxsı

ساخلاج: ترمز، Saxlac

ساخلاييجي: بازدارنده، مانع، Saxlayıcı

ساخلوو: پادگان، Saxlov

ساراي: کاخ، Saray

سارساق: متزلزل، رعشه‌اي، نحيف، Sarsaq

سارسيلماق: به لرزه در آمدن، به ستوه آمدن، افتادن، متزلزل شدن، پراکنده شدن، Sarsılmaq

سارسينتي: تزلزل، بي‌ثباتي، Sarsıntı

سارسينتي: دهشتلي، تيتره‌ييجي، Sarsıntı

سارغي: پانسمان، Sarğı

سارماشيق: نيلوفر وحشي، Sarmaşıq

ساریق: عمامه، دستار، Sarıq

ساغ: سمت راست، Sağ

ساغلام: تندرست، سالم، Sağlam

ساغین: چنکین، اوزونو ساخلا، مواظب باش، Sağın

ساغین: دوشا، Sağın

ساققال: ریش، Saqqal

سالخیم: خوشه انگور، Salxım

سالدیری: هجوم، Saldırı

سالدیریچی: مهاجم، حمله کننده، Saldırıcı

ساللاق، سالخاق، سالخوو: اویزان، Sallaq, Salxov, Salxaq

سانماق: Sanmaq

ساو: پیام، خبر و وحی، Sav

ساواش: جنگ، Savaş

ساوچی: پیامبر، پیام آور، رسول، Savcı

سای: شماره، Say

سایاج: کنتور، Sayac

سایخاش: خلوت، Sayxaş

سایغی: حرمت، سپاس، Sayğı

سایغین، سایین: محترم، عالیجناب، Sayın, Sayğın

ساییش: حساب، محاسبه، Sayış

ساییلماز: بی شمار، Sayılmaz

ساییلی: معدود، انگشت شمار، Sayılı

سرت: سفت، سخت، Sört

سرگی: نمایشگاه، Sörgi

سرین: خنک، Sərin

سزگي: Səzgi، حدس،

سسلي: Səsli، صدا، باصدا،

سسلي: Səsli، مصوت،

سکمهک: Səkmək، خراميدن،

سکيل: Səkil، اسب يا سفيد،

سميز: Səmiz، چاق، فربه،

سنهک: Sənək، کوزه،

سهم: Səhm، ترس،

سهوسک: Səvsək، ياهوگو، ژاژخاي، احمق،

سهيرينتي: Səyrinti، ارتعاش،

سوياي: Subay، مجرد،

سوت امهر: Süt əmər، شير خواره،

سوتول: Sütül، شيري، نورس، گندم شيري نيم پز،

سوچ: Süç، گناه، جرم،

سوچول: Suçul، هيدروفيل،

سورغو: Sorğu، سؤال،

سورغوچو: Sorğuçu، مفتش، بازپرس،

سورگون: Sürgün، تبعيدي

سورماق: Sormağ، سؤروشماق،

سورمهک: Sürmək، داوام ونرمک، ادامه دادن، راندن،

سورمورگه: Sürmürge، مستعمره،

سورهج: Sürəc، پروسه،

سورو: Suru، رمه،

سوروجو: Sorucu، پرسش گر، کارآگاه،

سوروجو: Sürücü، راننده، شوفر،



**سورونتو:** خزیدن، دوام داشتن، Sürüntü

**سورونگن:** خزنده، Sürüngən

**سوزگج:** صافی، فیلتر، Süzgəc

**سوزگون:** طناز، دارای چشمان خمار، لاغر، Süzgün

**سوسدوروجو:** صداخفه‌کن، Susdurucu

**سوسله‌نمک:** ساکت شدن، خفه شدن، Suslənmək

**سوسماق:** ساکت شدن، Susmaq

**سوسوز:** تشنه، عطشان، Susuz

**سوسوق:** ساکت، صامت، Susuq

**سوقیزدیران:** آبگرم‌کن، Suqızdıran

**سول:** چپ، Sol

**سولار:** فصل پاییز، Solar

**سولغون:** پژمرده، بی‌طراوت، Solğun

**سولماز:** همیشه شاداب، Solmaz

**سولو:** آبدار، Sulu

**سولوق:** آبگیر، باتلاق، Suluq

**سوم:** ساکت، مات، Sum

**سومورغاچی:** استعمارگر، Somurğaçı

**سون:** آخر، پایان، Son

**سونرا:** سپس، بعد، Sonra

**سونسوز:** ابتر، اجاق کور، Sonsuz

**سونگو:** نیزه، Süngü

**سونوج:** نتیجه، Sonuc

**سوی‌آد:** نام خانوادگی، Soy ad

**سوی:** نژاد، Soy

**سۇچولۇق:** نژاد پرستي، Soyçuluq

**سۇيداش:** هم‌نژاد، Soydaş

**سۇيغون:** غارت، Soyğun

**سۇيغونچو:** راهزن، غارتگر، Soyğunçu

**سۇيوق:** سرد، Soyuq

**سۇچاق:** گرم، Sıcaq

**سۇچراماق:** پرىدىن از روي مانع به طور ناگهاني، Siçramaq

**سۇخمه:** حجم يك مشت، Sixmə

**سۇخيتتي:** دلتنگي، فشار، فشار سياسي، Sixinti

**سۇرتيغ:** پرو، Sirtiğ

**سۇرتيقي:** پرو، سيٲال، Sital

**سۇرداش:** همراز، Sırdaş

**سۇرغا:** گوشواره، Sırğa

**سۇرناق:** سم، Səhm

**سۇر يمسەمك:** آبكشيدن و پلاسيدين ميوه‌جات

**سۇز يلتي:** ناله

**سۇز يلتي:** ناله، حزن

**سۇغال:**

**سۇغير چين:** پرستو

**سۇغينا جاق:** پناه‌گاه

**سۇغينماق:** پناه بردن

**سۇگيرمه:** پلك

**سۇلاماق:** پاسخ گفتن، جواب دادن

**سۇلديريم:** ي

**سۇلگي:** پاك‌كن

**سۇله‌جك:** دستماق

**سیناق:** امتحان، آزمایش

**سینماز:** نشکن

**سینیر:** مرز، حد

**سینیق:** شکسته

**سینیچی:** شکسته بند

موسوی